

## علامه دهخدا

آزاده‌ی سخنور و داناست دهخدا	فرزانه‌ی بزرگ و تواناست دهخدا
غواص بحر ژرف و کران ناپدید علم	استاد شعر فاخر و گیراست دهخدا
در نثر عامیانه و در طنز دلنشین	بنیان‌گذار شیوه‌ی شیواست دهخدا
آثار و کارنامه او می دهد	کازاده‌ی سخنور و داناست دهخدا

حسن احمدی

یکی از شخصیت‌های برجسته و سرشناس علمی و فرهنگی ایران که از مفاخر کشور ما به شمار می‌رود علی اکبر دهخدا معروف به (علامه دهخدا) می‌باشد که تالیف پر ارزش او (فرهنگ دهخدا) یکی از مهمترین آثار فرهنگی در زبان فارسی است که خوشبختانه تمام مجلدات آن به چاپ رسیده و مورد استفاده محققین و دانشمندان و فرهنگیان و دانش پژوهان قرار دارد. علامه دهخدا تنها یک شخصیت فرهنگی نبود بلکه از شروع مشروطیت در فعالیتهای سیاسی شرکت داشت، چه از طریق نوشتن مقالاتی با امضای (دخو) یا با امضای صریح خود دوشادوش مشروطه خواهان قرار داشت و با محمد علیشاه آن چنان جنگید که نزدیک بود نظیر همکارش میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل اعدام گردد. ولی با تقی زاده در سفارت انگلیس پناهنده گردید و سپس به اروپا فرستاده شد که به تکمیل معلومات خود پرداخت و با انتشار روزنامه در خارج از کشور با روش استبدادی محمد علیشاه مبارزه کرد. پس از مراجعت به ایران در کنار تقی زاده قرار داشت و از کرمان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید.

سالیان دراز گرد سیاست نگشت و به کار مطالعاتی و فرهنگی اشتغال داشت تا اینکه در دولت دکتر مصدق به یاری او شتافت. در جریان ۲۵ مرداد وقتی شاه از کشور خارج گردید و دکتر مصدق می‌خواست رژیم سلطنتی ایران با تشکیل شورای سلطنت حفظ شود، علامه دهخدا را برای ریاست شورای سلطنتی دعوت نمود، ولی چون اوضاع تغییر کرد این کار صورت نگرفت.

علامه دهخدا بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ مورد تعقیب قرار گرفت. او از جوانی عشق به کارهای سیاسی داشت. پدر دهخدا ر (خاناباخان) نام داشت که از مالکین قزوین بود و دهخدا در سال ۱۲۵۸ شمسی در قزوین تولد یافت. او از شاگردان غلامحسین بروجردی بود که علوم دینی و زبان عربی را نزد او فرا گرفت. هنگام افتتاح مدرسه علوم سیاسی در آنجا به تحصیل پرداخت و پدر فروغی معلم ادبیات او بود و در آنجا به زبان فرانسه آشنا شد و دو سال هم در اروپا به فراگرفتن زبان فرانسه اشتغال یافت.

پس از کناره گیری از سیاست به چهارمحل بختیاری رفت و شروع به تالیف لغت نامه فارسی نمود و تا آخر عمر به تدوین این گنجینه گرانبها اشتغال داشت. مدتی هم ریاست مدرسه حقوق و علوم سیاسی به او سپرده شده بود. تا

کنون ۲۰۴ جلد از لغت نامه دهخدا با ۲۱۴۰۰ صفحه چاپ شده که ۲۲ جلد در زمان حیات خودش و ۱۰۲ جلد در زمان دکتر محمد معین و ۸۰ جلد توسط جعفر شهیدی به زیر چاپ رفت و در سالهای اخیر نیز تجدید چاپ شد. از نزدیکترین یاران و دوستان و همکاران او علامه محمد قزوینی بود که مدت ۳۶

سال در اروپا بسر برده و به کار تحقیق و نویسندگی پرداخت. دهخدا همیشه می گفت ( هرگز کسی را در امانت داری و حفظ حرمت ادباء و محققین و وسواس در کار تحقیق چون علامه قزوینی ندیدم ). علامه قزوینی بیشتر کارهای تحقیقی خود را با تقی زاده در میان میگذاشت و مشاوره با او را ضروری می دانست. دوستان نزدیک این دو محقق عالیمقام ایرانی : دکتر قاسم غنی - ذکاءالملک فروغی - استاد پور داود - محمد علی جمال زاده - دکتر فروزانفر - حبیب یغمائی - استاد جلال همایی و اقبال آشتیانی بودند و کسانی نظیر احمد کسروی - سعید نفیسی - دکتر معین و مجتبی مینوی که خود از محققین و دانشمندان معاصر بودند به شاگردی این دو علامه افتخار می کردند .

وقتی دکتر مصدق از دادگاه لاهه بازگشت و با انتشار اوراق قرضه از مردم کمک خواست، علامه دهخدا برای او نوشت ( مبلغ ده هزار تومان برای مصارف ملی بلاعوض تقدیم داشتیم. این آخرین چیز است که از کوچکی آن شرمسارم ). می توان گفت در میان اندیشمندان معاصر ایران علامه دهخدا جلوه فروزنده ای داشت و باید او را بزرگمرد فرهنگ نوین ایران خواند. او سرشار از عشق به فرهنگ وطن بود و نامی بلند در میان دانشمندان ایرانی داشت که آثار ابدی و جاویدان از خود به یادگار گذاشته است .

دهخدا به امور مالی بی اعتنا بود. وقتی کتاب امثال و حکم او انتشار یافت و پر فروش گردید، در آمد آن را وقف چاپ کتب مفید کرده بود که به تصویب کمیسیون فرهنگ برسد. زندگی دهخدا همواره با انتشار روزنامه و کتاب توأم بوده است. روزنامه سروش را در باکو و تفلیس و استانبول و فرانسه و سویس حتی برای چند شماره منتشر می ساخت . سازمان یونسکو یکصدمین سال تولد او را جشن گرفت و همین امر نشان می دهد که مقامات علمی و فرهنگی جهان تا چه حد خدمات او را ارج می نهند .

هنگامی که دهخدا در جوانی به اروپا تبعید گردید وضع زندگی او چنان سخت شده بود که قصد انتحار داشت و این نامه از او انتشار یافته است : سه ماه است از تهران و ایران اخراج کرده اند و به این گوشه دنیا پناه برده ام، الان

بستگان من در تهران در دست حوادث .... روزگارشان در خوف، جا و نان هم ندارند و خبری هم ازشان ندارم و نمی خواهم که خبری داشته باشم ... قصد خودکشی در این یک ماه اخیر مرا واداشت که کم کم خُب همه چیز و همه کس را از خاطر دور کنم برای اینکه حاضر تر به مرگ باشم ... در هر حال یک هفته ای است که به این فکر افتاده ام که با آخرین کوششهای خود بلکه بتوانم قدری مدت زندگی خود را طول داده و باز بار گران مادر و خواهرم را تخفیف بدهم. بعد از اینکه همه دینا را با پای خیال به هم زده ام خیالم بر این قوت گرفته که استانبول بروم و در آنجا به روزنامه نگاری یا به شاگردی یک تجارخانه یا حمالی و یا عملگی، دنباله حیات خود را امتداد بدهم و ننگ خودکشی و گریختن از زیر بار تکلیف و مسئولیت طبیعی را قبول نکنم. علت اینکه به استانبول می روم برای این است که آنجا تجار ایرانی خیلی است و گذشته از این، کار همه قسم زیاد و زندگی ارزان، و خاصه که من برای هر قسم زندگی مهیا و مستعد شده ام. اما اجرای این خیال هم بسته به تحصیل یک مقدار وجوهی است که قرض خود را در اینجا بپردازم و به قدر مسافرت تا آنجا هم داشته باشم. امروز در تمام دنیا یک نفر را که بتوانم به او اظهار فقر خود را بکنم ندارم و اگر هم اظهار کنم مطمئن نیستم که همراهی کند . \* \*

معاون الدوله غفاری، دهخدا را با خود به اروپا برد و بیش از دو سال در اروپا و بیشتر در وین پایتخت اتریش اقامت داشت. در این مدت زبان فرانسه و معلومات جدید را تکمیل کرد. دهخدا در پاریس با علامه قزوینی معاشر بود. سپس به سویس رفت و در "ایوردن" سویس نیز سه شماره از صوراسرافیل را منتشر ساخت و از آنجا به استانبول رفت و با مساعدت تنی چند از ایرانیان که در ترکیه بودند روزنامه ای به نام "سروش" به زبان فارسی انتشار داد که حدود ۱۵ شماره منتشر شد. پس از آنکه مجاهدان تهران را فتح کردند و محمد علیشاه خلع گردید، دهخدا از تهران و کرمان به نمایندگی مجلس شورایملی انتخاب شد و با استدعای احرار و سران مشروطیت از عثمانی به ایران باز آمد و به مجلس شورایملی رفت. در دوران جنگ بین الملل اول دهخدا در یکی از قراء "چهار محال بختیاری" منزوی شد و پس از جنگ به تهران بازگشت و از کارهای سیاسی کناره گرفت و به خدمات علمی و فرهنگی مشغول شد. روز ۱۵ بهمن سال ۱۳۱۳ که نخستین سنگ بنای دانشگاه تهران نصب شد و فعالیت دانشگاهی توسعه یافت اولین روسای دانشگاه چنین انتخاب شدند: علامه دهخدا رئیس دانشکده حقوق و دکتر عبدالحمید زنگنه معاون، دکتر محمد حسین لقمان ادهم (لقمان الدوله) رئیس دانشکده پزشکی و دکتر محمد حسین ادیب معاون، حاج سید نصرالله تقوی رئیس دانشکده معقول و منقول و دکتر بدیع الزمان فروزانفر معاون، دکتر محمود حسابدی رئیس دانشکده فنی و دکتر عیسی صدیق رئیس دانشکده ادبیات و علوم و دانشسرایعالی \*\*\* ر

دکتر محمد جعفر محبوب چنین می نویسد: علامه استاد علی اکبر دهخدا در سال ۱۲۵۸ شمسی چشم به جهان گشود، پدرش پیش از ولادت دهخدا به تهران آمده و در این شهر اقامت گزیده بود. دهخدا از تربیت و سرپرستی پدر بهره مندی نداشت. ده ساله بود که پدر را از دست داد و تحت نظارت مادر به تحصیل ادامه داد. نخستین مربی و معلم او یکی از فضیلاي عصر به نام شیخ غلامحسین بروجردی بود که در مدرسه حاج شیخ هادی حجره داشت و مقدمات عربی و دانش های دینی را تدریس می کرد. دهخدا بارها گفته بود که هر چه دارد اثر تربیت و تعلیم آن بزرگ مرد است. در هنگام نوجوانی وی به مدرسه سیاسی که به مدیریت حسن پیرنیا (مشیر الدوله) اداره می شد رفت و مدتی کوتاه در سال آخر مدرسه تحصیل کرد. معلم ادبیات فارسی مدرسه محمد حسین فروغی (ذکاءالملک) بود و چون دهخدا را در زبان و ادب فارسی دارای دستی قوی یافت گاه تدریس آن را بر عهده وی می نهاد. با آن که دهخدا در آن عصر هنوز بسیار جوان بود به واسطه همسایگی با حاج شیخ هادی نجم آبادی، روحانی روشن بین و بسیار دانشمند عصر بیدار وی می رفت و مانند طلاب سابقه دار از محضر او بهره مند می شد.

حاج شیخ هادی نجم آبادی مردی بسیار مستعد بود. زبانی سخنگو و حافظه ای قوی داشت تا به آن حد که معروف بود در رشته های مختلف علوم دینی هیچکس توانایی مباحثه با او را نداشت و در برابر وی تاب نمی آورد. گویند که وی سراسر شرایع الاسلام محقق حلی را که (قرآن الفقه) خوانده می شد از بر داشت و آن را تقریر و تدریس می کرد. در همین هنگام به تحصیل زبان فرانسه پرداخت و هنگامی که معاون الدوله غفاری به سفارت ایران در کشورهای بالکان منصوب شد، دهخدا را با خود به اروپا برد. استاد در آنجا زبان فرانسه و معلومات جدید خویش را تکمیل کرد. دوران شگفتگی دهخدا و فعالیتهای روزنامه نگاری، ادبی و سیاسی بی نظیر وی پس از بازگشت از این سفر بود. در آن هنگام

میرزا قاسم خان تبریزی که بعد به صوراسرافیل معروف شد با همکاری میرزا جهانگیر خان شیرازی آهنگ انتشار روزنامه ای داشتند. دهخدا با این روزنامه همکاری خود را آغاز نهاد و در حقیقت مغز متفکر و مرکز اصلی و نویسنده مهم این روزنامه به شمار آمد. فعالیت های سیاسی دهخدا او را در ردیف دوتن دیگر قرار داد که محمد علیشاه آن سه تن را از هر کس دیگر در ایران دشمن تر می داشت و دو تن ایشان ( میرزا جهانگیر خان و ملک المتکلمین ) کشته شدند و دهخدا از این معرکه جان سالم بدر برد و به اروپا تبعید گردید و در آنجا نیز با کمک معاضد السلطنه پیرنیا دو سه شماره دیگر از صوراسرافیل را در قصبه " ایوردون " سویس انتشار داد .

مدتی کوتاه پس از برجیده شدن بساط استبداد صغیر و بازگشت دهخدا از تبعید، وی از فعالیت سیاسی کناره گرفت و باقی زندگی پر برکت خود را صرف خدمت های فرهنگی کرد. حاصل این فعالیت شبانه روزی وی که تا آرمیدن وی در بستر مرگ ادامه یافت لغت نامه و امثال و حکم است که هر دو از آثار جاودان زبان فارسی است. درباره لغت نامه که فقط کار تنظیم و چاپ آن بیش از سی و پنج سال متوالی و بی وقفه بطول انجامید کافی است گفته شود که آن را در عظمت و ارزش فرهنگی با شاهنامه استاد طوس برابر نهاده اند. شهادت علامه محمد قزوینی درباره لغت نامه در این باره گواهی راستین و حجتی قاطع است. قزوینی در این باب در مقدمه تاریخ عصر حافظ اثر دکتر غنی نوشته است : دوست دانشمند ما دهخدا که قریب سی سال است بدون فتور مشغول جمع آوری مواد فرهنگ جامعی هستند برای زبان فارسی با شواهد کثیره بسیار مفصل و متنوع مبسوطی برای هر یک از معانی حقیقی یا مجازی هر کلمه، و تا کنون متجاوز از یک میلیون ورقه یادداشت در این خصوص جمع کرده اند و اگر انشاء الله اسباب مساعدت نماید و این مسودات خارج از حد احصاء مرتب شده به پاک نویس مبدل گردد، بزرگترین و جامع ترین و نفیس ترین فرهنگی از آن عمل خواهد آمد که بعد از اسلام تا کنون برای زبان فارسی فراهم آورده شده است و گویا متجاوز از صد هزار بیت شعر ... از اغلب دواوین شعرای مشهور و غیر مشهور برای این فرهنگ عجیب جمع کرده اند. اما کار دهخدا در جمع آوری مواد این فرهنگ تا روز درگذشت او در هفتم اسفند ماه ۱۳۳۴ ادامه یافت و از آن پس به دست همکاران وی، نخست دکتر محمد معین و پس از درگذشت غم انگیز وی به دکتر سید محمد جعفر شهیدی سپرده شد و واپسین صفحات لغت نامه از چاپ بیرون آمد .

روزنامه کیهان چاپ لندن درباره دهخدا چنین نوشت: دهخدا پس از سالها کار پیگیر، یکی از غنی ترین لغت نامه ها را به وجود آورد. ضرب المثل های پراکنده فارسی را با دقت و ممارست تمام گرد آورد و در چهار جلد زیر عنوان " امثال و حکم " انتشار داد. فرهنگ فرانسه به فارسی را نوشت، دیوان شاعران برجسته ای چون ناصر خسرو، مسعود سعد، منوچهری، سوزنی و ابن یمن را تصحیح و تنقیح کرد. در اندیشه های ابوریحان بیرونی به پژوهش پرداخت و حاصلش را در کتابی منتشر ساخت. و نیز آثاری از نویسندگان اندیشمندان اروپایی به فارسی برگردانید و از این دست کارهای بسیار دیگر ... ولی مهمتر از همه آن چه گفتیم، دهخدا با همه مشغولیت های خالص فرهنگی لحظه ای از مبارزه با استبداد و همزادش واپسگرایی باز نایستاد. مقالات کوبنده و آتشین دهخدا در هفته نامه " صوراسرافیل " لرزه بر اندام خود کامگان و یاران آنان می انداخت و واپسگرایان از سوی دیگر به فریاد و فغان و تهدید و

تکفیر و امیداشت. روزنامه برای او از جان عزیزتر بود. روزنامه بود که فریاد او را از نابسامانی‌ها، خشک اندیشی‌ها و بیکه تازی‌ها، باز می‌تابانید. هنگامی که پس از بمباران مجلس، به پاریس و بعد به سویس رفت، لحظه‌ای از اندیشه "قلم و روزنامه" رهایی نیافت و در تنهایی و فقر و غربت انتشار صوراسرافیل را از سر گرفت. به قول "ایرج افشار" "در کشورهای بیگانه از گرسنگی نهراسید و از ناملایمات نشکوهید و از تلاش و کوشش تن نزد ... و با یاری علامه محمد قزوینی و کمک‌های مادی و معنوی معاضدالسلطنه پیرنیا (آن را) با همان قطع و سبک و روش ... به چاپ رسانید ر ...". با انتشار شماره سوم در غربت دشواری‌های مالی، دهخدا را از پای در آورد و صوراسرافیل خاموش شد. ولی مگر عشق او به قلم و روزنامه پایان می‌گرفت؟ به استانبول که رفت، روزنامه دیگری را به نام سروش بر پا کرد، که آن نیز بیش از ۱۵ شماره نپایید. پس از فروپاشی استبداد صغیر، دهخدا، به ایران بازگشت و از سوی مردم شاید خالص‌ترین مجلس مردمی به نمایندگی رفت. دهخدا در تمامی مقالات جدی و طنز آمیز خود گرفتاری‌ها و دردها و نابسامانی‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه را پیش می‌کشد و آنها را زیر ذره بین می‌برد. جهل و نادانی اعتیادات، خرافه‌ها، زور و ستم خان‌ها و مالکان، خیانت‌های بزرگان. ولی لبه تیز حمله او همیشه به سوی دو سر چشمه اصلی همه بدبختی‌های جامعه بر میگردد: خودکامگی و واپسگرایی، که هر یک پشتیبان آن دیگری نیز هست. چرا که اگر آن یک نباشد، این یک نیز از میان بر می‌خیزد. دهخدا و یارانش البته پیش از پای نهادن در این راه پر خطر، تکلیف خود و دشمنان را روشن ساخته بودند. علامه دهخدا در بیوگرافی خود چنین می‌نویسد: پدر من خاناباخان پسر آقا خان که او هم پسر مهر علی خان است، که سپاهی بوده و سمت سر رشته داری داشته و از او شمشیرها و چند عدد نیزه و خنجر با دسته‌های عاج و پیراهنی که دو بار تمام آیات قرآنی در پشت و روی آن نوشته شده بر جای مانده است. پدر من از زن اول فرزندی نداشت. در سن کهولت مادر مرا به زنی گرفت که من و برادرانم یحیی خان و ابراهیم خان و خواهرم از این ازدواج می‌باشیم. پدرم دو ده خود را در قزوین فروخت و به تهران آمد و در سنگلج اقامت گزید و در ۹ سالگی من پدرم درگذشت و مادرم مرا در کنف تربیت خود گرفت. در حجره‌های مختلف علوم قدیم را فرا گرفتم. معلمین من شیخ غلامحسین بروجردی و شیخ هادی نجم آبادی بودند.

وصیت نامه علامه دهخدا: به ورثه خود وصیت می‌کنم که تمام فیش‌های چاپ نشده لغت نامه را که ظاهراً بیش از یک میلیون است و از الف تا یاء نوشته شده و یقیناً یک کلمه دیگر بر آن نمی‌توان افزود به عزیزترین دوست من آقای دکتر محمد معین بدهند که مثل سابق به چاپ برسد و این زحمتی است جانکاه که اقلاً معادل نصف تالیف است.

## بیستون

بخش ۱

پژوهش: آرمین کسروی

بیستون، بیستون، بیستون، بهیستون نام امروزی یک صخره برافراشته در شمال یک راه باستانی پر رفت و آمد که محل عبور کاروانها و نظامیان از بابل و بغداد به سوی کوههای زاگرس و همدان (اکباتان) بوده، می باشد. بیستون در ۳۴ درجه و ۳۵ دقیقه شمال عرض جغرافیایی و ۴۵ درجه و ۲۷ دقیقه شرق طول جغرافیایی در فاصله حدودا ۳۲ کیلومتری شرق شهر کرمانشاه قرار دارد. همچنین نام روستایی که در نزدیکی این صخره قرار دارد هم بیستون می باشد. نام پارسی باستان این کوه بَستَن و بگستان به معنی جایگاه خدایان و در نوشته های یونانی بگِستائُن (اُروس) می باشد. در آثار جغرافیدانان عرب سده های میانی مثل ابن حوقل، اصطخری و یاقوت هم این کوه بهستون، بهستون (ستونهای خوب) و بهیستان آمده است. در مجموع دگرگونی این واژه بدین گونه است: بَستَن - بگستان - بهستون - بهستان - بیستون. بیستون به علت شرایط جغرافیایی همیشه از آغاز زندگی بشر تا به امروز مورد توجه بوده و آثاری از هر دوره ای از تاریخ را در خود جای داده است. امروزه در محوطه تاریخی بیستون بطول تقریبی ۵ کیلومتر و عرض ۳ کیلومتر که آثاری را از دوران پیش از تاریخ تا به امروز در بردارد ۲۸ اثر در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است که شامل:

۱- غار شکارچیان - ۲- غار مَر خزل - ۳- غار مَر تاریک - ۴- غار مَر آفتاب - ۵- غار مَر دودر - ۶- تپه نادری - ۷- سراب بیستون - ۸- جاده تاریخی حاشیه سراب - ۹- بقایای گورستان قدیمی - ۱۰- دژ تاریخی مدفون - ۱۱- نیایشگاه مادی - ۱۲- نقش برجسته و کتیبه داریوش بزرگ - ۱۳- مجسمه هرکول - ۱۴- نقش برجسته متریدات دوم - ۱۵- نقش برجسته گودرز - ۱۶- سنگ بلاش - ۱۷- پرستشگاه پارتی - ۱۸- بقایای شهر پارتی - ۱۹- بقایای بنای ساسانی - ۲۰- فرهاد تراش - ۲۱- بقایای پل ساسانی - ۲۲- بقایای سد ساسانی - ۲۳- سنگهای تراش خورده ساسانی - ۲۴- کاروانسرای ایلخانی - ۲۵- بقایای بنای ایلخانی - ۲۶- کاروانسرای صفوی - ۲۷- وقف نامه شیخ علی خان زنگنه - ۲۸- پل بیستون.

مهمترین و مشهورترین اثر باستانی در این محوطه نقش برجسته و کتیبه داریوش بزرگ می باشد که به نخستین سال فرمانروایی داریوش بزرگ از زبان خود او می پردازد. با آشنا شدن با این اثر باستانی می توانیم خط میخی پارسی باستان را بشناسیم و در مورد ریخت شناسی، پوشاک، طرز آرایش سر و صورت، اسلحه شناسی و اعتقادات مذهبی مردمان ۲۵۰۰ سال پیش در امپراطوری هخامنشیان، اطلاعات ارزنده ای بدست آوریم.

### نقش برجسته و کتیبه بیستون

سنگ نبشته سه زبانه بیستون، به نخستین سال فرمانروایی داریوش بزرگ از زبان خود او می پردازد. سالی که داریوش، سراسر آن را در جنگ با شاهان دروغزن سپری کرد. پس از کشته شدن بردیا و افتادن حکومت به دست داریوش، در سراسر امپراطوری هخامنشی ۱۹ شورش بزرگ و کوچک اتفاق افتاد.

داریوش بزرگ پس از اینکه این شورش ها را فرونشاند تصمیم گرفت که مردم امپراطوریش را (و جهان پس از خود را) در جریان چگونگی به دست گرفتن قدرت و نخستین سال فرمانروایش قرار دهد. او این بنای یادبود و بیانیه مهم را در بیستون بر سر یک راه کهن به ثبت رساند. راهی پر رفت و آمد که محل عبور کاروانها و نظامیان از بابل و بغداد به سوی کوههای زاگرس و همدان بود و بعلت جایگاه ویژه اش که از دیر باز سرزمین خدایان (بعستان) نامیده می شد شهرت داشت. این نقش برجسته، نگاره داریوش و اسیران، در سطحی عمودی به بلندی ۳ متر و در پهنای ۵/۵ متر قرار دارد. داریوش لباس پارسی بر تن کرده ریشی اشوری دارد و افسری کنگره دار بر سر گذاشته است و در سمت چپ مجلس بیستون قرار دارد. اندازه داریوش در مقایسه با اسیران برای نشان دادن شکوه و عظمت این مجلس، بزرگ تر می باشد. بلندی قامت اسیران ۱/۱۷ و بلندی قامت داریوش ۱/۷۲ متر می باشد. دو تن از یاران داریوش (هفت تنان)، ویندفرناه کمان دار و گئوتروه (گوبریاس) نیزه دار، پشت سر او ایستاده اند. داریوش که در دست چپش کمانی دارد پای چپ خود را بر سینه نخستین دشمنش، گئومات موع گذاشته است و گئومات دست هایش را به حالت التماس به بالا دراز کرده است. پشت سر گئومات صف ۸ تن اسیر قرار دارد. که به ترتیب نامهای آنها آثرین، ندئیت بئیر، فرورتیش، مرتی، ی، چیسن تخمه، وه یزدات، آرخ و فراذ می باشند و گردن های این اسیران را با طناب به یکدیگر و دست هایشان را از پشت سر بسته اند. [بعدها اسیر نهم یعنی سکونخای سکایی با خود تیز به جمع اسیران اضافه گردید]. بر فراز سر اسیران، رو به روی داریوش، نگاره فرور قرار دارد و داریوش دست راست خود را به نشانه نیایش اهورامزدا به بالا بلند کرده است. در فضای بالای سر داریوش نبشته ای کوتاه (Dba) آمده است. متن این نبشته چنین است.

بند ۱- من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه در پارس، شاه کشورها، پسر ویشناسپ، نوه ارشام هخامنشی  
 بند ۲- داریوش شاه گوید: پدر من ویشناسپ، پدر ویشناسپ ارشام، پدر ارشام آریامن، پدر آریامن چیش پیش، پدر چیش پیش هخامنش.

بند ۳- داریوش شاه گوید: بدین جهت ما هخامنشی خوانده می شویم [که] از دیرگاهان اصیل هستیم. از دیرگاهان تخمه ما شاهان بودند.

بند ۴- داریوش شاه گوید: هشت [تن] از تخمه من شاه بوده اند. من نهمین [هستم]. ما نه [تن] پشت اندر پشت (در دو شاخه) شاه هستیم.

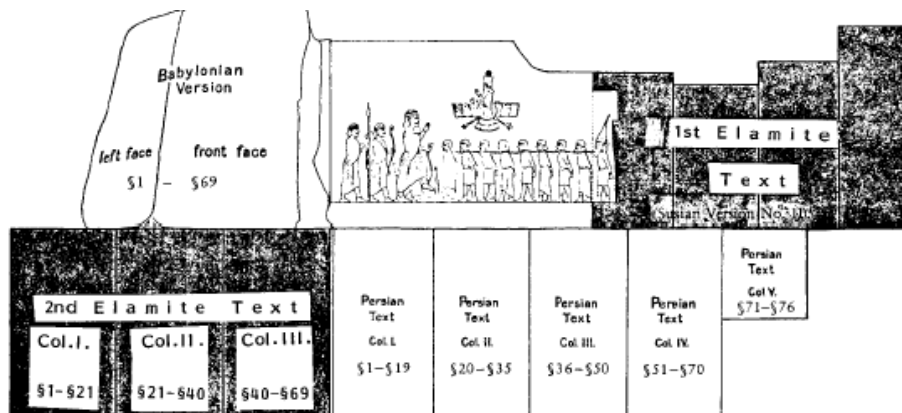
داریوش در چند مرحله بعدی بیانیه تاریخی خود را که نخستین اثر تاریخی مکتوب ایرانیان است. تکمیل کرد. امروزه از سنگ نبشته بیستون ۴ متن در دست داریم: متن پارسی باستان، متن ایلامی، متن بابلی و متن ترجمه آرامی متن پارسی باستان که ظاهراً به صورت بخشنامه برای آگاهی ساتراپی های گوناگون به جاهای دور و نزدیک فرستاده شده است و نسخه ای از آن از الفانتین مصر به دست باستان شناسان افتاده است و در بابل هم قطعه ای از نگاره بیستون به دست آمده است. داریوش در بیستون (ستون ۴ بند ۱۵) می گوید: تو که پس از این، این نبشته و نگاره را می بینی، مبادا به آن ها آسیب بزنی. تا می توانی آن ها را همان گونه که می بینی، نگهداری کن. ولی گذر زمان و فرسایش های ناشی از باران و باد تمام سنگ نبشته ها را و مخصوصاً سنگ نبشته به زبان بابلی را دچار آسیب های فراوانی کرده است. ولی بیشترین خسارت در همین قرن اخیر اتفاق افتاده است. زمانی که سربازانی که در جنگ جهانی دوم در پایین جاده بیستون

گشت زنی می کردند نگارها و کتیبه با ارزش بیستون را هدف گرفتند و آسیب های جبران ناپذیری را به این اثر تاریخی وارد کردند. ولی ما باید از داریوش بزرگ سپاسگزاری کنیم بخاطر اینکه بعد از اتمام کار بنای یادبود بیستون فرمان داد که زیر این بنای یادبود را بتراشند و همین عمل باعث شد که تا قرن ها دست بشر این اثر باارزش تاریخی را لمس نکنند و از آسیب های ناشی از خوی زشت انسانها دور نگهداشته شود.

نکته:

نکته جالبی که در مورد این نقش برجسته وجود دارد شباهت زیاد آن با نگاره شاه لولوبی هاء، انو بنی نی است که در ۱۴۰ کیلومتری بیستون در سرپل ذهاب قرار دارد. در این نگاره هم انو بنی نی کمانی در دست چپ و تبرزینی در دست راست خود دارد و پای خود را بر سینه دشمنی که بر زمین افتاده نهاده است. و الهه ایشتر در حال دادن حلقه حکومت به اوست. شش اسیر در زیر پای انو بنی نی نقش بسته اند و دو اسیر هم روبروی انو بنی نی در حالیکه دستهایشان از پشت بسته شده طنابی به گردن یکی از آنها آویخته شده که به زمین کشیده می شود. این احتمال وجود دارد که داریوش پیش از فرمان حجاری ها در بیستون، نگاره انو بنی نی را دیده بوده است و یا شاید هم این شباهت فقط یک تصادف باشد.

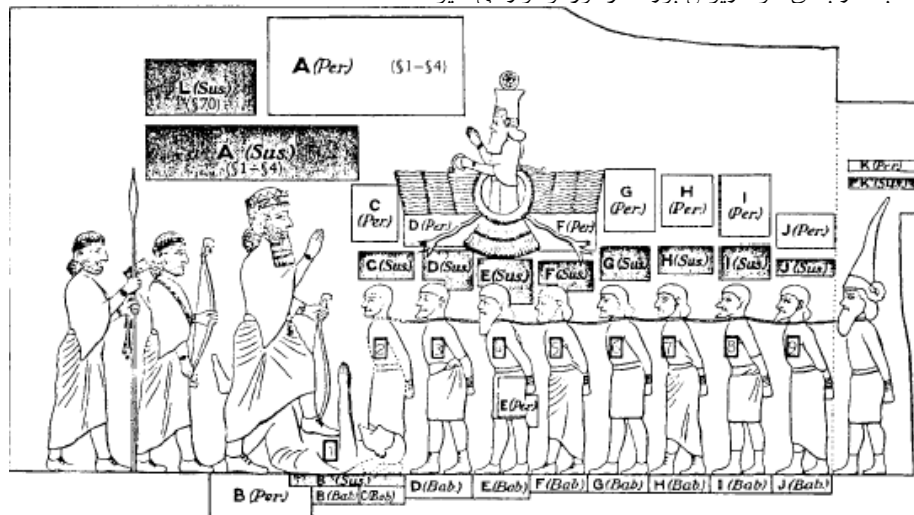
#### جزئیات نقش برجسته و کتیبه بیستون



همانطور که پیشتر اشاره شد این کتیبه سه زبانه است و به سه زبان پارسی باستان، ایلامی و بابلی نوشته شده است. که قطعه زبان ایلامی در قسمت راست بالا و قسمت چپ پایین این بنای یادبود در تصویر مشخص می باشد. قطعه سمت چپ پایین به زبان ایلامی دارای سه ستون می باشد که ستون اول از بند ۱ تا بند ۲۱ ستون دوم از بند ۲۱ تا بند ۴۰ و ستون سوم از بند ۴۰ تا بند ۶۹ را شامل می شود. قطعه به زبان بابلی هم در قسمت چپ بالای این بنای یادبود قرار گرفته است که دارای دو سطح می باشد سطح سمت چپ و سطح روبرو که در مجموع ۶۹ بند را در بردارند. قسمت اصلی این بنای یادبود قطعه به زبان پارسی باستان می باشد که در قسمت زیرین این اثر قرار گرفته است. که دارای ۵ ستون می باشد که ستون اول بندهای ۱ تا ۱۹ ستون دوم ۲۰ تا ۳۵ ستون سوم ۳۶ تا ۵۰ ستون چهارم ۵۱ تا ۷۰ و ستون پنجم بندهای ۷۱ تا ۷۶ را شامل



می شود. که در مجموع این پنج ستون ۴۱۴ خط و ۳۶۰۰ واژه به زبان پارسی باستان دارد. اینها تنها قطعه های بزرگ این بنای یادبود هستند ولی در این اثر قطعه های کوچکی هم وجود دارند که به سه زبان پارسی باستان، ایلامی و بابلی در فضای بالای نقش برجسته داریوش و همچنین در قسمت زیرین نقش برجسته قرار دارند این قسمتهای کوچک بنظر می رسد که حکم تزیینات این اثر بزرگ را داشته باشند. باز همانطور که در اشاره شد این بنا یک سیر تکاملی را پیموده است و بتدریج و در هفت مرحله کامل گردیده است. در مرحله اول تنها نقش برجسته داریوش و اسیران بدون نقش آخرین اسیر (سکونخا با خود تیز) بر سنگها صخره بیستون نقش شده است. در مرحله دوم قطعه به زبان ایلامی با ۶۹ بند به آن اضافه شده است. در مرحله سوم قطعه به زبان بابلی نوشته شده است. و در مرحله چهارم که خط پارسی باستان به فرمان داریوش بزرگ ابداع می شود قطعه زبان پارسی باستان با ۷۰ بند در زیر این نقش برجسته حک می شود. در مرحله پنجم تصویر سکونخا آخرین شاه دروغزن نقش می بندد و اولین نوشته به زبان ایلامی که در قسمت سمت راست بالای این اثر می باشد حذف می شود و قطعه دوم به زبان ایلامی در قسمت سمت چپ پایین که کپی همان قطعه ابتدایی بوده نوشته می شود. در مرحله ششم بندهای ۷۱ تا ۷۶ به زبان پارسی باستان که ستون پنجم این قطعه می باشد نوشته می شود و در مرحله هفتم قطعه کوچکی به زبان پارسی باستان (DBa) با ۴ بند در بالای سر داریوش، بزرگ و فروهر قرار می گیرد.



همانطور که در شکل بالا مشخص است این نقش برجسته چندین قطعه کوچک که به زبانهای پارسی باستان، ایلامی و بابلی نوشته شده است را در خود دارد. در اینجا ما به یازده قطعه کوچکی که به زبان پارسی باستان نوشته شده اند می پردازیم. آنها شامل:

DBa این قطعه که چهار بند و هجده خط دارد همان نوشته های چهار بند ستون اول است.

DBb این قطعه هفت خط دارد و ترجمه آن این است: این گنومات مُغ است. او دروغ گفت: من بردیا پسر کورش هستم. من شاه هستم.

DBC این قطعه ده خط دارد و ترجمه آن این است: این آخرین است. او دروغ گفت. چنین گفت: من در عیلام شاه هستم.

DBd این قطعه هشت خط دارد. و ترجمه آن این است: این ندئیت بَ ئیر است. او دروغ گفت: چنین گفت: من نبوگدرچَر پسر نبون ئیت هستم. من شاه در بابل هستم.

DBe این قطعه یازده خط دارد. و ترجمه آن این است: این فرور تیش است. او دروغ گفت. چنین گفت: من خشَ ثرئیت از دودمان هُوخشتر هستم. من شاه ماد هستم.

DBf این قطعه هفت خط دارد. و ترجمه آن این است: این مرتی ی است. او دروغ گفت. چنین گفت: من ایمنیش در عیلام شاه هستم.

DBg این قطعه دوازده خط دارد. و ترجمه آن این است: این چیسَن تَخمه است. او دروغ گفت و چنین گفت: من در سگارتیه شاه هستم از دودمان هُوخشتر.

DBh این قطعه نه خط دارد. و ترجمه آن این است: این وه یزدات است. او دروغ گفت: چنین گفت: من بردی ی پسر کورش هستم. من شاه هستم.

DBi این قطعه یازده خط دارد. و ترجمه آن چنین است. این آرخ است. او دروغ گفت. چنین گفت: من نبوگدرچَر پسر نبون ئیت هستم. من شاه در بابل هستم.

DBj این قطعه شش خط دارد. و ترجمه آن چنین است: این فراذ است. او دروغ گفت. چنین گفت: من در مرو شاه هستم.

DBk این قطعه دو خط دارد. و ترجمه آن چنین است: این سکونخای سکایی است.

گفته شده بود که پنج ستون بزرگ به زبان پارسی باستان شامل ۴۱۴ خط می باشند. اگر تعداد خطهایی که در قطعه های کوچک به زبان پارسی باستان را هم به آن اضافه کنیم مجموع خطهایی که به زبان پارسی باستان نوشته شده اند برابر است با ۵۱۵ خط .

توضیحات:

۱- در اینجا منظور از خط یعنی ردیف. گاهی تنها یک حرف الفبا یک خط یا یک ردیف را تشکیل می دهد.

۲- DBa, {b, c...} حرف D مخفف داریوش. حرف B مخفف، بیستون و حروف کوچک

{a,b,c} یعنی قطعه های کوچک {a,b,c}